

صراحت و شجاعت در شمار سجایای هدایت

بود

در شرح نامه منتشر نشده‌ای از
صادق هدایت

محمد بهارلو



خوانندگان نوشته‌های هدایت به طبقه یا قشر و دسته یا گروه خاصی محدود نمی‌شوند، حال آن که خوانندگان بسیاری از پرنفوذترین و نام‌آورترین نویسندگان و شاعران ما، قطع نظر از استعداد و استطاعت آن‌ها، محدود هستند. هدایت در سال‌های آخر حیاتش، به ویژه پس از مرگش، در

اوج شهرت خود در خاک ایران نفوذ فراوان داشت و این نفوذ تا به امروز کماکان ادامه یافته است، به طوری که هیچ‌کس با او برابری نمی‌کند.

هنوز نوشته‌هایش را نسل جدید، با طبایع گوناگون فرهنگی، با علاقه می‌خوانند، و این چیزی است که برای هیچ نویسنده دیگری در یک صد سال اخیر پیش نیامده است. راز این نفوذ چیست؟ در قریحه و استعداد او است؟ در غنای مضامین و در نوآوری و استحکام متن و در کیفیت طنزآمیز و پرشور نوشته‌های او است؟ در نیش و کنایه‌ها و دشنام‌هایی است که بی‌دریغ نثار همه از دوست و دشمن کرده است و حتی خودش را هم بی‌نصیب نگذاشته است؟ همه این‌ها احتمالاً و کما بیش در کیفیت نفوذ او تاثیر دارند و طبعاً قابل انکار نیستند.

اما به نظر من راز اصلی نفوذ و جاذبه شخصیت هدایت در صراحت و صمیمیت و در «اجبار اعتراف» و روحیه انتقادی - یا همان مدرنیت‌خواهی و

روک

آزاداندیشی - او است. قابلیت و توانایی او در تشخیص جنبه‌های گویا و زندگی‌بخش امور و اشیا کاملاً نظرگیر است. هدایت قریحه‌ای طبیعی و ممتاز برای انتقاد کردن دارد، به‌ویژه می‌تواند جنبه‌های ناساز و ناجور زندگی را از منظر فردی و شخصی در کنار یک‌دیگر نشان بدهد و دست بیندازد، و این استعداد را از همان جوانی، از جمله در همین نامه‌ای که می‌خوانید، از خود نشان می‌دهد. اما حاق مطلب این است که هدایت به حکم طبیعت خود عمل می‌کند و هیچ وضعی را از سر مصلحت به خود نمی‌گیرد یا به خود نمی‌بندد.

در نزد هدایت اجبار عین شر است و همواره زندگی خود را معطوف زمینه‌ای می‌کند که در آن حد اعلاّی آزادی فردی وجود داشته باشد. در طول چهار سال اقامت خود در بلژیک و فرانسه (۱۳۰۵ تا ۱۳۰۹) به هیچ یک از نظریات و مشرب‌ها و مکتب‌های فکری غربی، که اتفاقاً در زمان اقامت او انواع بی‌شمار و هواخواهان پرشور بسیار داشتند، تن نمی‌دهد. او اهل مسلک تسلیم و رضا نبود. بیش از هر چیز بر آن بود تا جامعه نیروهای اخلاقی و عاطفی و فکری و طبیعی خود را آزاد کند و پرورش دهد، به شرط آن که هر آن چه باعث لنگی و افت و تباهی این نیروها می‌شود از میان برود. شاید بزرگ‌ترین تأثیری که هدایت در فرانسه پذیرفته باشد تأثیر انواع ادبیات ناب و مدرن است. اما او در همان سال‌های جوانی دوست‌تر می‌داشت به تأثیرات و الهاماتی که می‌گرفت رنگ خاص و شخصی خود را بیامیزد. در واقع چنان که گفتم او هیچ نظریه خاص و عقیده واحدی را سرمشق و الگوی ادبی و فلسفی و اندیشگی خود نمی‌سازد و به هیچ راه حل ابدی دل نمی‌بندد. هدایت طبیعتاً شکاک و بدبین است. به جواب‌های خشک و خالص و سراسر اعتقادی ندارد. روش عینی و هشیار و بی‌طرفانه را به روش‌های قاطع و تند و تیز و بی‌چون و چرا ترجیح می‌دهد. در همان زمانی که هدایت در اروپا تحصیل می‌کرد و هنوز شهری به هم نرسانده بود، در محافل خصوصی و در میان دوستانش او را به عنوان ناظری باریک‌بین و حساس و در عین حال ناراحت و بدقلق می‌شناختند. دوستانی که با صدق و صفا در کنار او قرار می‌گرفتند وقتی ناگهان یکی از جنبه‌های فکری و ذهنی او را می‌دیدند سخت درشگفت می‌شدند و به حلقه دوست‌داران و ارادت‌مندان در می‌آمدند؛ اگرچه همین دوستان گاه از سخنان گزنده او در امان نبودند. این مسئله جنبه دیگری از سیرت او را نشان می‌دهد.

این نامه که در سال‌های پایانی اقامت هدایت در پاریس نوشته شده است، به ویژه اگر در کنار دیگر نامه‌های او خوانده و بررسی شود، مقداری از حقیقت را



درباره شخصیت و سجایای او بیان می‌کند. نظرگاهی را، ولو کوچک و باریک، عرضه می‌دارد که از آن می‌توان به نظاره و قیاس پرداخت، به این معنی که هم می‌توان به تصویر دقیق‌تری از چهره هدایت دست یافت و هم با فضای کلی‌تری که هدایت به عنوان یک دانش‌جو و نویسنده در آن حضور دارد از نزدیک آشنا شد.

هدایت، چنان که از متن نامه برمی‌آید، قرار است به گونه‌ای آموزش ببیند و تربیت بشود که دولت وقت می‌خواهد؛ زیرا دولتی که او و دوستانش را به هزینه خود به اروپا می‌فرستد در پی کارشناسانی است که برایش خدمت کنند و دوام حکومتش را تأمین و تضمین سازند، اما هدایت ظاهراً یگانه محصلی است که گوشش بده‌کار این آموزه‌ها و توصیه‌ها نیست.

از همان ماه‌های نخستین اعزام هدایت به اروپا (ابتدا بروکسل و سپس پاریس) برای او هبوط آغاز می‌شود: آنچه می‌بیند به هیچ‌وجه با تصورات «پیشینی» او سازگار نیست؛ فقط رنج و بی‌هودگی و ملال و بیگانگی است و تنهایی عظیم و هول‌آوری که هر دم او را به مرگ نزدیک‌تر می‌سازد. اروپا - و گل سرسبد و مهد آزادی آن فرانسه - برای او بهشت عدنی نیست که با روح سالم و طاهر در آن بچمد و بیاساید؛ آن‌گونه که در اظهارات و مکتوبات برخی محصلان اعزامی و دوستان ایرانی‌اش بارها تکرار می‌شود، طبیعی است که آنچه هدایت را می‌آزارد و برمی‌آشوبد حرف آموزش، یا به تعبیر خودش «کسب معلومات و دفع مجهولات»، نیست بلکه کیفیت و نحوه آموزش است. اگر آموزش برای او آزاردهنده و ملال‌آور

است، مسئله‌ای که بارها در نامه‌هایش از جمله در همین نامه پیش می‌کشد، به‌هیچ‌رو برای گریز از هستی و ذات آموزش و نفی علم و غنودن در فضای لابلای خوش‌باشی و عیاشی و ول‌نشینی نیست. هدایت با عوارض وضع روحی خود کاملاً آشنا است و نسبت به خود هیچ توهمی ندارد. او در واقع با معرفی کردن خود، به عنوان آدم بی‌کاره و تن‌لش که به درد هیچ کاری نمی‌خورد، سخت واکنش نشان می‌دهد و اعتراض می‌کند.

از نظر هدایت اعمال هرگونه جبر و جور، زیر هر لوایی که صورت بگیرد، طبیعی‌ترین جنبه‌های انسانی آموزش و پرورش را زایل می‌کند و چیزی جز فساد و بلاهت به بار نمی‌آورد، یا دست بالا آدمی مطیع و منقاد می‌سازد که توانایی و حق جهت‌یابی خود را از دست می‌گذارد. آموزش و پرورشی که هدایت به مدت چهار سال - مناسب‌ترین و مساعدترین سال‌های حیات او به عنوان یک فراگیرنده مستعد - با آن شبانه‌روز سر و کار دارد بر هیچ حقیقتی استوار نیست؛ زیرا این نهاد مدنی تعلیمی مطلقاً در نظر نمی‌گیرد که او به عنوان یک محصل یا دانش‌جو چه می‌خواهد؛ حتی جای هیچ‌گونه شک و تردید و چون و چرا باقی نمی‌گذارد. چنان‌که می‌دانیم هدایت چند بار رشته تحصیلی خود را اجباراً تغییر می‌دهد، و هیچ‌گاه کسی به سخنان او که چه می‌خواهد یا چه نمی‌خواهد گوش فرا نمی‌دهد. طبیعی است که در این میان هیچ‌گونه هم‌دلی هم میان استادان و محصلان یا دانش‌جویان نمی‌تواند به چشم بخورد. دست‌کم در مورد هدایت این حقیقت کاملاً صدق می‌کند.

هدایت، چنان‌که از ده‌ها نامه او برمی‌آید، در نظام آموزشی فرانسه و در جهت و جای مسئولان دولتی محصلان اعزامی و مقامات کنسول‌گری ایران در



فرانسه نوعی رفتار غیرانسانی می‌بیند که هیچ وجه شبهه یا سازگاری با طبیعت او ندارد. مدعای مسئولان و مقامات، چه ایرانی و چه فرانسوی، از نظر او چنان عاری از حیات و حقیقت زندگی است که به زعم او چیزی جز نفرین و نکبت و شکست کلی در پی نخواهد داشت.

هدایت همواره احساس می‌کند که دارد به او حمله می‌شود، از بالا و پایین و از سوی آدم‌های گوناگون. صدای لندنند او پوسته تکتک کلمات را می‌ترکاند و به گوش می‌رسد؛ گیرم این صدا در بسیاری



موارد از حساسیت فوق‌العاده و وسواس یک جوان ناراحت و زودرنج برمی‌آید. در حقیقت لحن هدایت اعتراضی است بر منش و روش محافظه‌کاران خشک‌اندیش و تنگ‌چشمی که سرسختی و تعصب و کودنی و خودکامگی را همه‌جا از خود بروز می‌دهند، جماعتی که نیازهای مخاطبان خود را درک نمی‌کنند و اصولاً چنین نیتی هم ندارند.

در واقع این طور به نظر می‌رسد که هدایت درپی نوعی آموزش و پرورش خودجوش و آزاد است، درپی آن نوع آزادی آموزشی است که ارایه هرگونه «سرمشق» و تبعیت بی‌چون و چرا از آن را برنمی‌تابد، او نمی‌خواهد سرنوشت خود را با اجبار و استبداد کور «برگزیدگان متمدن» گره بزند، البته بی‌آن‌که مستقیماً قصد انکار آن‌ها را داشته باشد. او اصولاً و طبیعتاً زخم‌هایش را در سکوت تحمل می‌کند. اگرچه می‌نالند و عذر می‌آورد و دایم نق می‌زند و شکایت و اعتراض می‌کند عموماً تسلیت خاطر خود را در نوشتن می‌جوید. در حقیقت «امر نوشتن» همان عنصر فریبنده یا تسلائی خاطری است که موجب می‌شود که او چهار سال اقامت اجباری در خارج از ایران را تاب بیاورد؛ ایرانی که در واقع از آن گریخته است و وابستگی معنوی و عاطفی چندانی به آن ندارد. نوشتن برای او در خارج از دستگاه آموزشی - در انزوای مطلق - اتفاق می‌افتد. در واقع او حضور ناگزیر خود را در فضای تنگ و ترش دستگاه آموزشی، و متعلقات و ضمایم دست و پاگیر آن را، که کمابیش در امتداد استبداد پابرجای ایرانی قرار دارد، با نوشتن و آشنایی با فضای ادبی فرانسه و الهام گرفتن از ابداعات بلندآوازه‌ترین نویسندگان اروپایی، به مقدار فراوان، تحمل‌پذیر می‌سازد.

خوش‌بختانه هدایت دربارہ خودش و نظریاتش و برداشت‌هایش از زندگی و ادبیات، احتمالاً بیش از هر نویسنده دیگری - دست‌کم بیش از معاصرانش - برای ما سخن گفته است. البته استعداد و دست‌آوردهای هدایت به عنوان نویسنده یک، چیز است و نامه‌هایش که مخاطبان خصوصی دارند و مکونات شخصی او را بیان می‌کنند یک چیز دیگر؛ به ویژه که او در نامه‌هایش قصد داستان‌پردازی و نوآوری ندارد؛ اگرچه در بسیاری از نامه‌هایش ذوق و قریحه او در سبک‌پردازی و طنزآوری و شوخ‌طبعی کاملاً نظرگیر است، و از حیث نگاه و شیوه نگریستن به آدم‌ها و اشیا نظیری برای آن‌ها در ادبیات فارسی نمی‌توان یافت. از طرف دیگر تقریباً در همه نامه‌های او، به رغم سرخوردگی شدید و تیره‌اندیشی رمانتیک و مرگ‌آگاهی خیره‌کننده، غرور و شجاعت ذاتی‌اش کاملاً مشهود است. شاید بدبینی و تلخی و انزجار هدایت را بتوان با سلطه خفقان تاریخی بر ایران توجیه کرد، اما شجاعتی که

او همواره از خود نشان می‌دهد شجاعت آدمی است که بر ترس خود برای همیشه غلبه کرده است.

باری، به گمان من، صراحت و شجاعت در شمار سجایای بارز هدایت است. از همین رو است که بازگشت او به تهران، در اواخر دهه اول قرن شمسی حاضر، باعث دلیری و زبان‌آوری نویسندگان آزمایش‌گر و نوآور ما می‌شود. حضور هدایت موجب به جا آوردن نویسنده - امر نویسندگی - در ایران می‌شود. رفتارش به رفتار مؤلفان و مصححان محافظه‌کار و دانش‌گاهی، که معمولاً در سایه قدرت پناهی می‌جستند، هیچ شباهتی نداشت. در حقیقت نقش هدایت و حضورش در کانون محافل ادبی به ایجاد نوعی بدعت در فضای فرهنگی ما منجر می‌شود. باعث می‌شود که نویسندگان و شاعران و هنرمندان ما آرزومند آزادی بشوند و نگران دخالت ممیزی دولتی در امور ادبی باشند و بر ضد آن واکنش نشان بدهند.

به گمان من هدایت را باید بنیان‌گذار روشن‌فکری مستقل در ایران دانست. او نخستین نویسنده‌ای است که با هرگونه نقشه کشیدن و سازمان دادن خشک و خالص و به زور جادادن واقعیات در قالب‌های ساختگی مخالفت می‌ورزد، و مخالفت خود را نیز بی‌هیچ ملاحظه و مصلحتی به زبان می‌آورد. مخالفت او با بینش انتقادی توأم است و هیچ‌گاه، به هیچ‌عذر و بهانه‌ای، راضی نمی‌شود روش تسلیم و رضا را در پیش بگیرد. او نه فقط عیب مدعیان و معارضان بلکه عیب خود را هم می‌دید و از بیان آن هیچ ابایی نداشت.

او هیچ‌گاه به زور موعظه و تبلیغ بینش خود را برای خوانندگان الزام‌آور نمی‌کرد. برای او آزادی فردی چیزی بسیار والاتر از یک محصول فرعی تحولات اجتماعی بود. حاضر نبود آزادی را فرع بر تحصیل چیزی کند که آن را نمی‌پسندید. برای او نوشتن یک داستان، یک متن ادبی کوتاه که به اقتضای ذوق خود آن را می‌پرداخت، بر جانب‌گیری فوری در امور جاری سیاسی و اجتماعی بسیار ترجیح داشت. به رغم این که ذهنی سخت شوریده و لگام‌گسیخته داشت تمامی وجودش در کارها و کلماتش حی و حاضر بود. شاید از همین رو است که نامه‌هایش اغلب مؤثر و خواندنی هستند، و نه فقط مخاطبان آن نامه‌ها بلکه ما را نیز به شدت متأثر می‌سازند.